



گذرگاه مشروطه

پدیدآورنده (ها) : مظاهری، ابوذّر

میان رشته ای :: نشریه زمانه :: تیر ۱۳۸۸ - شماره ۸۲

صفحات : از ۱۸ تا ۲۰

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/804156>

دانلود شده توسط : محسن جوادی

تاریخ دانلود : ۱۴۰۱/۱۰/۱۲

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و برگرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- جامعه ایرانی در گذرگاه مشروطه
- جمهوری خواهی؛ گذرگاه بازگشت از مشروطه به دیکتاتوری
- تأثیر مشروطه در تأیید نوشته های میرزا ملکم خان
- تمرکز و توسعه سیاسی در تاریخ معاصر ایران مقایسه دو مقطع مشروطه و انقلاب اسلامی
- تحلیل و توصیف نظام مدیریت شهری اصفهان در صدر مشروطه
- مدرسه و روزنامه در زنجان عصر مشروطه؛ چالش ها و موانع
- تحلیل جامعه‌شناختی نمایشنامه «داستان بیچاره‌زاده» از منظر نابودی طبقه متوسط نوین و انقلاب مشروطه در ایران
- بررسی واکاوی حقوق شهروندی در قانون اساسی مشروطه و جمهوری اسلامی ایران
- بررسی عوامل تأثیرگذار بر تداوم نگاه عوامانه به مردم در ایران دوره‌ی مشروطه
- تمثیل در نثر دوره مشروطه با تکیه بر نثر میرزا فتح‌علی آخوندزاده

گذرگاه مشروطه

اگر انقلاب مشروطیت را مرحله گذاری برای رسیدن به مدرنیسم دوران پهلوی‌ها بدانیم، نوعی دیدگاه، و اگر آن را مقدمه‌ای برای نهضت‌های بعدی، مانند نهضت دینی — ملی نفت، قیام یازدهم خرداد ۱۳۴۲ و انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، بشناسیم، دیدگاه دیگری را برای فهم انقلاب مشروطیت برگزیده‌ایم.

هر دوی این دیدگاه‌ها طرفداران و مخالفان سرسخت خود را داشته که حتی به مطرح شدن جریان‌های سیاسی اجتماعی و فکری خاصی نیز منجر شده‌اند. دیدگاه اول تحولات مدرن کنونی را از انقلاب مشروطه‌خواهی ریشه‌یابی و تبارشناسی می‌کند و دیدگاه دوم نیز پیروزی انقلاب اسلامی و شاخه‌ها و دامنه‌های آن را به ریشه‌های سنتی و جریان عدالت‌خواهی و مشروطه مشروعه‌خواهی همان عصر پیوند می‌دهد.

بر اساس دیدگاه گروه دوم، ورود تجدید به ایران سبب شد تحولاتی سیاسی و اجتماعی در ایران روی دهد؛ سنت نیز در تکاپو و جوششی افتاد که از فتاوی جهاد با روسیه خود را نمایان کرد تا به انقلاب اسلامی و حاکمیت فقیه رسید. مقاله حاضر تحلیلی بر این دو دیدگاه است.

با گذشت قریب به سه دهه از پیروزی انقلاب اسلامی، شناخت ماهیت این انقلاب و تفکر پیشوایان دینی آن ذهن افراد بسیاری را به خود مشغول کرده است؛ نظامی که اگرچه هنوز در بسیاری ابعاد ظهور عینی نیافته، اما سمت و سوی متفاوت و بی‌نظیری را در جهان امروز می‌پیماید. یگانگی این پدیده، مفهوم‌سازی آن را، بیش از آنکه در ظرف زمانی حال ممکن سازد، به نوعی کالبدشناسی تاریخی نیازمند می‌کند. نهضت مشروطیت می‌تواند بهترین نقطه عظمیت این کاوش باشد، مقاله ذیل درصدد است دو دیدگاهی که این رابطه را موضوع توجه قرار داده‌اند، بررسی کند.

تحولات گوناگون نظری و عینی که در دهه پیش^۱ در نظام جمهوری اسلامی رخ داد، بیش از همه ذهنیت تاریخی را به سمت مشروطه و تاریخ پر فراز و نشیب آن سوق داد؛ زیرا نهضت مشروطه، نسبت به دوره‌های دیگر، مشترک‌های بیشتری با این زمان پیدا کرده بود و با توجه به این شباهت‌ها در ذهنیت تاریخی آن دهه، عصر مشروطه به گونه‌ای نمود یافت که دوره‌های تاریخی دیگر حتی انقلاب اسلامی را تحت‌الشعاع خود قرار داد.

دوران مشروطه شاید به این دلیل اهمیت یافته بود که در آن دو تفکر و فرهنگ ایرانی — شیعی و غرب، در عرصه نظام‌سازی، رودروی هم قرار گرفتند. در دهه پیش نیز این رویارویی بار دیگر با نسبتی دیگر برقرار شد.

البته نباید از این نکته غافل شد که این رویارویی

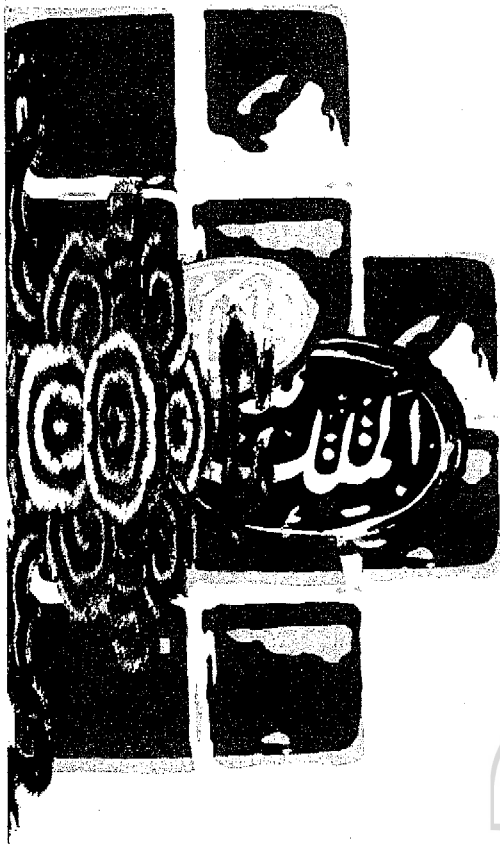
بود که توجه‌ها را به سمت تاریخ معاصر سوق داد؛ زیرا پیش از آن نیاز چندانی به تأمل در تاریخ معاصر احساس نمی‌شد؛ چنان‌که به عقیده یکی از محققان در دهه اول پس از پیروزی انقلاب اسلامی (۱۳۵۷ — ۱۳۶۷) به دلایلی، از جمله فراهم نبودن فضای تحقیق و پژوهش، کار اساسی در زمینه تحقیقات تاریخی انجام نشد. نویسندگان و پژوهشگرانی که یا نسبت به انقلاب بی‌طرف بودند و در این زمینه سمت‌گیری خاصی نداشتند یا معارض با آن بودند، به تاریخ‌نگاری معاصر توجه جدی نکردند. در دانشگاه‌ها نیز به تاریخ معاصر توجه نمی‌شد و درس تاریخ با انقلاب مشروطه پایان می‌یافت. در زمینه انقلاب مشروطه نیز بحث اساسی مطرح نمی‌شد.^۲

شاید مهم‌ترین دلیل این بی‌رغبتی، پیوند کمی بود که متفکران و نویسندگان میان تاریخ معاصر و مسائل روز خود احساس می‌کردند. از همین زاویه است که باید گرایش — به نسبت زیادتر — دهه‌های بعدی به تاریخ معاصر، به‌ویژه عصر مشروطه، را دید. به تعبیر دیگر، مباحث تاریخی مشروطه تا پیش از دهه گذشته، مجال بروز پیدا نکرده بود؛ هرچند میان کاربردی شدن و بهره‌برداری تبلیغی و سیاسی (به معنای عامیانه آن) باید تفاوت قائل شد. کاربردی بودن تاریخ به این معناست که معرفت تاریخ در حیات روزمره ما به کار گرفته شود و با مسائل و پرسش‌های روز پیوند داشته باشد اما به معنای منطبق بودن پدیده‌ها و تحولات گذشته بر مفاهیم امروزی نیست و نباید باشد.

البته بهره‌ای که در دهه پیش، از تاریخ مشروطه برده شد فقط به یک شکل و در یک سو نبود و هم‌زمان به دو گونه متفاوت و متضاد از این برهه تاریخی (مشروطه) پاسخ پرسش‌های روز گرفته شد و مسائل آن دوره ریشه‌یابی گردید؛ رویکرد نخست به مدرنیسم و تمدن غرب تمایل داشت و خواهان بازنگری در بسیاری از اصول بنیادین انقلاب اسلامی بود. این دیدگاه پروتستانیسم اسلامی را تنها راه تجدید و پیشرفت می‌دانست و تلفیق دین و دولت را برنمی‌تابید و حکومت دینی را ناپسند و شکست‌خورده می‌دید. مشروطه در این نگاه، حکومت گذار از نظام استبدادی به سوی نوعی حکومت دموکراسی سکولار محسوب می‌شد و انقلاب اسلامی نسخه برعکس همین نگاه در تاریخ بود.

برخلاف دیدگاه اول، رویکرد دوم، بر اصول و آرمان‌های انقلاب پافشاری می‌کرد و مطالب‌ترین نوع حکومت را در پیوند با دین ترسیم می‌نمود. این دیدگاه مشروطه را مرحله‌ای پیشین، از مراحل تکامل جامعه دینی می‌دانست و انقلاب اسلامی را نه حکومت «قدر مقدور» و مرحله گذار، بلکه مرتبه‌ای رو به تکامل این جامعه دینی معرفی می‌کرد.

به نظر نمی‌رسد هیچ یک از این دو رویکرد درصدد مائیدن در تاریخ مشروطه نبوده‌اند؛ زیرا علاوه بر غیرمعمول بودن توقف در تاریخ، سیر سریع تحولات



صاحبان این رویکرد معتقدند مشروطه حرکتی بود که سنت با امکانات خود از درون به راه انداخت و در این فاصله، ایرانی، اندیشه‌ها، تجربیات و راهبردهایی را فراگرفت که دیگر بار آنها را در انقلاب اسلامی به میدان آورد و ایرانیان نه تنها با انقلاب اسلامی «تاوان تناقضی که میراث روشنفکری ایران، چه مذهبی و چه غیرمذهبی بود» دادند، بلکه با مستقر کردن نظام جمهوری اسلامی، در نزاع واقعی سنت و تجدیدی که در مشروطه به راه افتاده بود موضع خود را تعیین کردند

مورد اسلام از زمانی که احکام شرع به نظام حقوقی مدونی تبدیل شد، سکولاریزاسیون آن عملی شده است. در ایران این اتفاق با پیروزی جنبش مشروطه‌خواهی و آغاز کار مجلس برای تدوین قانون‌های جدید — بر پایه فقه شیعی — روی داد. از این پس و با استوار شدن نهاد دادگستری جدید، اگر بتوان گفت، ایران کشوری سکولار بود.^۱

این نویسنده گذر از تاریخ مشروطه را این گونه آغاز کرده است: «در ایران، اسلام در دوره مشروطیت، دینی خصوصی و سکولار بود. اینکه در دهه اخیر، با شکست تجربه ایدئولوژیک کردن اسلام، روشنفکر دینی خود را پیشگام اسلام معنوی، سکولار و جدایی دین و سیاست می‌داند، خلط مبحثی بیش نیست. ایدئولوژی دین و اجتماع، اسلامی سیاسی و اسلام به مثابه حزب تمام‌عیار از جلیات روشنفکری دینی برای تعطیل نهادهای مشروطیت در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ بود و روشنفکری دینی اگر بخواهد توضیحی برای بن‌بستی که خود و کشور را در آن رانده است عرضه کند، ناچار باید توضیحی برای روندی پیدا کند که به ایدئولوژیک شدن اسلام انجامید و در واقع اسلام عرقی و سازگار با تجدید مشروطیت به اسلام عرف‌ستیز — یعنی تجدیدستیز — تبدیل شد».^۲

عده دیگر از کسانی که در زمره این دسته قرار می‌گیرند عصر مشروطه را در تأسیس نظامی مدرن به این دلیل بی‌فراجم می‌دانند که علاوه بر کارشکنی‌های استبداد، اعم از دینی و سیاسی، مشروطه‌خواهان به جای آنکه در پی «اصلیت مشروطه» باشند، «مشروطیت و نظامی که همه درخشش و اهمیتش و در اصل و اساسش از همان جایی آغاز شده بود که کار دین از سیاست جدا می‌شد و هستی‌اش از جدایی کامل دین و سیاست مایه می‌گرفت تا با جایگزین کردن قوانین زمینی وضع‌شده و قراردادی و ساخته و پرداخته دست انسان به جای قوانین الهی و شرعی، به هستی انسان متجدد معنایی تازه دهد».^۳ «مشروطه ایرانی» را طلب می‌کردند. به نظر آنان «این است حکایت پرتناقض 'تجدد' در ایران».^۴

این نویسنده فقط میرزا فتحعلی آخوندزاده و شیخ فضل‌الله، از دو جناح مختلف و مخالف را به این تناقض آگاه دانسته و معتقد است اعدام شیخ فقط «سرپوشی بر اصل تناقض 'تجدد ایرانی'

نیز امروزه به کسی اجازه ماندن در تاریخ را نمی‌دهد، با این حال ما در اینجا در فرایند نظریه‌پردازی با دو نوع گذر و طرح عبور از مشروطه مواجه‌ایم.

۱- مشروطه: گذرگاه مدرنیته

اندیشمندان رویکرد اول مدرنیته و عقل نقاد آن را راه گذار از مشروطه می‌دانند و معتقدند فقط عقل نقاد مدرنیته است که می‌تواند به نزاع سنت و تجدید در تاریخ ما پایان دهد. این گروه، تاریخ پیش از مشروطه را سنت قلمداد می‌کنند و مشروطه را گذرگاهی به سمت تجدید و مدرنیته می‌دانند.

موارد ذیل محورهای اصلی ریشه‌یابی و نظریه‌پردازی این رویکرد است: الف) بررسی رویارویی سنت و تجدید، برای ریشه‌یابی انفعال و به بن‌بست رسیدن اندیشه دینی در نزاع با سکولاریسم؛ ب) مشروطه‌خواهی را پیشینه جمهوری فارغ از اسلامیت دانستن؛ ج) شکل دادن به ادوار تاریخی که به سوی عرفی‌شدن و سکولاریسم تطوّر می‌یابد.

به اعتقاد یکی از صاحب‌نظران این رویکرد، سنت توانایی آن را ندارد که بر فراز خود بایستد و خود را بازنگری کند؛ زیرا «در محدوده سنت و با توجه به سنت تنها می‌توان خاموش ماند». وی هنگام بحث درباره مفهوم ایران در محدوده فلسفه تاریخ، راهی «جز چنگ، زدن به دستگاه مفاهیم غربی» پیش‌رو ندیده است. به نظر او بدون مفاهیم غربی، حتی سنتی‌ترین گروه‌های فرهنگی جامعه ایران نمی‌توانند سخنی بگویند. وی هشدار داده است که ایران در آستانه بیرون رفتن از گردونه تاریخ جهانی است و معتقد است تا زمانی که نتوانیم این ایران را به فلسفه تاریخ جهانی گره بزنیم، نوزایش یا رنسانس ایرانی آغاز نخواهد شد و دوره انحطاط ایران، که از سده‌های پیشین آغاز شده است، به پایان نخواهد رسد. به نظر وی ایران‌شناسی ما زمانی آغاز خواهد شد که با «نظام مفاهیم اروپایی» — هرچند با تصرف — مواد تاریخ ایران را محک زده باشیم؛ آنگاه است که «ایران در آستانه تجدید قرار خواهد گرفت». به نظر او «حتی اگر پاسخ‌های غرب پاسخ‌های ما نباشد، تردیدی نمی‌توان کرد که پرسش‌های ما همان پرسش‌های غرب است».^۵

البته منظور از تصرفی که این نویسنده قائل شده، تطبیق مفاهیم همراه مبانی بر تاریخ ایران است؛ مثلاً وی پس از بیان مبانی «الاهیاتی مفهوم 'سکولاریزاسیون'» در الاهیات مسیحی و اینکه بحث جامعه‌شناسانه درباره این مفهوم زمانی می‌تواند نتایج مهمی برای توضیح تاریخ و اندیشه در ایران داشته باشد که حدود و ثنور بحث الاهیاتی آن روشن شده باشد، نوشته است اگر بخواهیم مفهوم سکولاریزاسیون را به هر قیمتی و به رغم ابهام‌های انکارناپذیر آن، در مورد اسلام به کار بگیریم، باید بگوییم که تنها صورت ممکن سکولاریزاسیون اسلامی — به‌ویژه اسلامی شیعی — به دنبال جنبش مشروطه‌خواهی پدیدار شد؛ زیرا در

و «مشروطه ایرانی» بود. به نظر وی ملت ایران «تاوان چنان تناقضی را که میراث روشنفکری ایران، چه مذهبی و چه غیرمذهبی، بود با استقرار حکومت جمهوری اسلامی پرداخت».^۸

این گونه نگاه به تاریخ مشروطه فقط «نظام مشروطه» را در بر نمی‌گیرد، بلکه فعالان علمی و عملی مشروطه، اعم از روشنفکران و علما، نیز در معرض این دیدگاه هستند و دست‌بندی‌ها، مخالفت‌ها و موافقت‌ها با این چشم‌انداز ارزیابی می‌شود. یکی از این نویسندگان، پس از آنکه عالمان دینی را نسبت به میانی معرفت‌شناختی مفاهیم فلسفه سیاسی مغرب‌زمین ناآگاه دانسته، موضع‌گیری آنان را در مواجهه با مسائل مشروطه چنین دست‌بندی کرده است: «گروهی به رهبری مرحوم شیخ فضل‌الله نوری، که به خوبی به تعارض اندیشه مدرن با «معرفت دینی» حاکم بر آن دوران واقف بودند، بدون هیچ‌گونه ایهام و شجاعانه به قصد دفاع از ادامه حاکمیت معرفت دینی وقت، به طرد کامل اندیشه‌های مدرن پرداختند. اما گروهی دیگر همچون مرحوم نائینی دانستند که توان مقاومت در برابر اندیشه‌های مدرن نیست. اشکال کار اینان در این بود که بدون کوچک‌ترین تغییری در معرفت دینی حاکم بر دوران، بعضی از مفاهیم مدرن را، با کمی تغییر معنا پذیرفتند و مدعی شدند که اساساً این مفاهیم در متن دین وجود دارد. در کار اینان تناقض وجود داشت».^۹ بنابراین روشن است که این نویسندگان با چشم‌انداز مدرنیته تاریخ را بررسی و نقد نموده و عبور خود را به سمت «دولتی مدرن» طراحی کرده‌اند.

۲- مشروطه؛ چشم‌انداز حکومت دینی

رویکرد دوم، از پایگاه سنت، آن هم نه سنتی که مرده یا در حال زوال است، تاریخ (نه سنت) را بررسی و نقد کرده است. سنت در نگاه این نظریه‌پردازان اصول ثابت فرهنگی و دینی است که به قدرت تصرف قبیلهان شیعه، پویندگی خود را به تاریخ ایران اسلامی سریان داده است.

این رویکرد در چند محور تاریخ مشروطه را ریشه‌یابی و بررسی کرده که عبارت‌اند از: (الف) ریشه‌یابی نهضت‌ها و قیام‌های تاریخی شیعه برای بازشناسی ماهیت انقلاب اسلامی؛ (ب) بررسی اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی شیعه به مثابه پیشینه تاریخی اندیشه سیاسی انقلاب اسلامی؛ (ج) رهبرشناسی روحانیت و تفکر اجتهادی شیعه را ریشه‌های تاریخی نظریه ولایت فقیه در نظر گرفتن؛ (د) توجه به جایگاه مردم در فعلیت یافتن اندیشه سیاسی شیعه به مثابه پیشینه تاریخی مردم‌سالاری دینی.

این نویسندگان ارجاع اندیشه‌های مدرن را به مشروطه (مشروطه‌ای که با بنیان مذهبی آغاز شد)، در سیر تکوین و تکامل جامعه دینی، عقب‌گردی به «فقر مقنور» می‌دانند نه پیشرفت و تکامل. مشروطه، در نگاه عالمان، قدر مقدور جامعه ابدتال دینی به حساب

می‌آمد نه «فقر مطلوب». علمای شیعه همواره از زمان غیبت به این سو، حاکمیت را حق مجتهد جامع‌الشرایط می‌دانستند.^{۱۰}

صاحبان این رویکرد معتقدند مشروطه حرکتی بود که سنت با امکانات خود از درون به راه انداخت و در این فاصله، ایرانی، اندیشه‌ها، تجربیات و راهبردهایی را فراگرفت که دیگر بار آنها را در انقلاب اسلامی به میدان آورد و ایرانیان نه تنها با انقلاب اسلامی «تاوان تناقضی که میراث روشنفکری ایران، چه مذهبی و چه غیرمذهبی بود» دادند، بلکه با مستقر کردن نظام جمهوری اسلامی، در نزاع واقعی «سنت و تجدیدی که در مشروطه به راه افتاده بود موضع خود را تعیین کردند».

در بیان این رویکرد تاریخ ایران اسلامی دچار گسست نشده است و انقلاب اسلامی حرکتی بی‌ریشه و خلق‌الساعه و امام خمینی (ره) فقهی استثنایی و کاریزما نبود، بلکه این جوشش سنت بود که برخلاف تصور عدمای که به تقلید از غرب نگاه سطحی به سنت داشتند، زنده و در جریان بود.

این تصور اشتباهی است که نزاع سنت و تجدید در تاریخ غرب به تاریخ ایران اسلامی سریان داده شود. سنت در این تاریخ حیات و قوتی نداشت که در برابر تجدید رنسانسی دوام بیابد.

به تعبیر یکی از صاحب‌نظران «از زمان رنسانس تا این اواخر، غرب لاقال در بحث و نظر مشکلی به نام تقابل سنت و تجدید نداشته است. این تقابل، تقابل یک مرحله تاریخی در برابر مرحله دیگر نیست؛ زیرا گذشته، از آن حیث که گذشته است در برابر آینده نمی‌ایستد. رنسانس اروپایی و تجدیدی که در پی آن آمد، جایی برای صورت فرهنگی و تمدنی قرون وسطی باقی نگذاشت... با حادثه رنسانس و ظهور تجدید، قرون وسطی خاتمه یافت، اما تاریخ قرون وسطی تاریخ همه اقوام نبود».^{۱۱}

بهترین شهادتی که صاحبان این رویکرد می‌توانند برای ادعای خود آورند حرکتی است که در انتخابات سوم تیر سال جاری، از متن سنت برخاست، شاید استاد کردن به این گونه تحولات روزمره دور از نگاه علمی باشد اما چنان که با انقلاب اسلامی - که به ظاهر حرکتی سیاسی بود - تاریخ ملت ایران دگرگون شد و در سایه این نظام سیاسی، حیات جدیدی برای این ملت رقم خورد، دیگر حرکت‌های مردمی، نظیر انتخابات یا تظاهرات موسمی، هرچند ظاهری عامیانه دارند، بیانگر فرهنگی ریشه‌دار و شکل‌دهنده تاریخ آینده آن ملت هستند. به روشنی می‌توان جوشش این سنت را در موضع‌گیری ملت ایران در این انتخابات مشاهده کرد. در ده سال اخیر نزاعی مصنوعی میان سنت و مدرنیته به‌وجود آمد که بی‌توجه به کارنامه این نزاع در تاریخ ایران اسلامی، درصدد بود بار دیگر توان سنت ایران اسلامی را بسنجد. مدرنیته، در این چند سال، تمام تلاش خود را با استفاده از ابزارهای

تاریخ‌پژوهی (به‌ویژه تاریخ مشروطه) و نظریه‌پردازی، برای القای تجدیدخواهی غیربومی به کار گرفت، اما به دور از هیاهوی تبلیغاتی که در انتخابات ۲۷ خرداد و ۳ تیر سال ۱۳۸۴ به راه افتاد، سنت ایرانی اسلامی بار دیگر موضع خود را در این نزاع ساختگی به وضوح تعیین کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱- دانش‌آموخته حوزه علمیه قم، دانشجوی دکتری علوم سیاسی.

۲- منظور از دهه پیش در اینجا، تقریباً دهه سالی است که دوم‌خردادی‌ها، عرصه دولتی و فرهنگی کشور را به دست گرفته بودند.

۳- عبدالله شهپازی، تحقیقات و اسناد تاریخی پس از انقلاب اسلامی ایران، مندرج در: مجموعه مقالات همایش استاد و تاریخ معاصر آذر ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۵۰.

۴- جواد طباطبایی، ابن خلدون و علوم اجتماعی، ج ۲، تهران: طرح نو، ۱۳۷۹، ص ۱۷.

۵- اقتباس از: جواد طباطبایی، تأملی درباره ایران، مندرج در: ناقد، ص ۱، ۲، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۳، صص ۳۷-۳۴، ۴۱-۴۰.

۶- همان، صص ۴۲-۴۱.

۷- ماشاءالله آجودانی، مشروطه ایرانی، ص ۲۶۳.

۸- همان، ص ۳۶۴.

۹- همان، ص ۲۶۵.

۱۰- اکبر گنجی، جامعه‌شناسی تحول معرفت دینی در حوزه اندیشه سیاسی، مندرج در: کیان، ص ۲، ش ۱۰، آذر و اسفند ۷۱، صص ۱۸-۱۷.

۱۱- این مسئله کاملاً برخلاف دیدگاه کسانی است که به‌رغم اینکه همواره به زبان‌های مختلف (قبض و بسط، تمدد قرائت‌ها و مفاهیم متعدد دیگر) درصدد گوشزد کردن پویایی و تحول فقه، به فقه‌های شیعه بودند؛ زمانی که نوبت به تکامل و تحول نظریه ولایت فقیه می‌رسد، فریاد والاسلاما سر می‌دهند که «سنت نجف به محاق رفته» و اینکه این نظریه را کسی از علمای پیشین چنین صورت نبسته است؛ البته کاملاً روشن است که در این دغدغه «فقه شیعه» وجود ندارد، بلکه انفعال این فقه به نفع «فقه مدرنیته» مدنظر است (ر.ک: محمد قوچانی، احیای سنت نجف، روزنامه شرق).

۱۲- به این دلیل این نزاع واقعی، و آنچه در انقلاب اسلامی در دهه ساله اخیر به راه افتاد مصنوعی و ساختگی نام‌گذاری شده است که نزاع زمان مشروطه اولین نزاعی بود که به صورت نظاممند میان اندیشه اسلامی و غربی روی داد و ملت ایران در سیر تاریخی خود به صورت طبیعی با این نزاع مواجه شده و موضع خود را در برابر آن نهایتاً در انقلاب تعیین کرده بودند. اما آنچه در این ده سال اتفاق افتاد، بر اساس سیر طبیعی تاریخی پیش نیامده، بلکه به صورت ساختگی برای سنجنش زنده بودن سنت به راه افتاده بود. علاوه براین مدرنیته‌ای که در این زمان چشم‌انداز قرار گرفته، مدرنیته‌ای است که آخرین لحظات حیات خود را می‌گذراند و به معنای واقعی دچار بحران است؛ برخلاف مدرنیته‌ای که در زمان مشروطه رویاروی سنت ایرانی اسلامی قرار گرفته بود.

۱۳- رضا دوری اردکانی، ملاحظاتی درباره مسائل کشور، مندرج در: نامه فرهنگ، ص ۱۴۵.